

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - 6 سپتمبر 2012

ضرب المثلهاي زنان کابلي

از باب فتح باب قصه ای را آرم که همین دیروز از سرم گذشت:

بایسیکل غراضه را گرفته و رهسپار دوردستها گشتم. باز هوس کباب بوسم زده بود، از همان کبابهای فرمایشی و مزه دار ترکی که چند روز پیش در مرغزاری بهشت آسا تناول کردم و آنقدر در جانم فارید، که دفعه‌تاً شعر جاری گشت. نتیجه آن بود که طی مقاله‌ی منثور و منظوم چند روز پیش تقدیمش کردم. این بار وقتی در آن پارک مصفا و خلوت رسیدم، دیدم که برخلاف معمول جُمُعاتِ خلاق است؛ باصطلاح زنان کابلي "جُمُعاتِ اول و آخر"، و خصوصاً در اطراف میدانی که آن درازچوکیهای درباری تعبیه گردیده بودند، خیمه و خرگاه زده اند و داد و گرفت است و خرید و فروش و خورد و نوش و بیر است که جام جام و بادیه بادیه و کوزه کوزه باد میشود. معلوم شد که باز کدام جشن و مشن را برپا کرده اند؛ و عجب مردم خوشگذران و خوشهوائی که مردم المان اند، که از کوچکترین فرصت و روزنه ای استفاده کرده و خود را به مرکز سور و سرور میرسانند و به خورد و نوش و شادی و پایکوبی میپردازند.

خلاصه باز خواستم در همان جایگاه پدري بنشینم و خوراکه لذیذ را نوش جان نمایم. این بار مگر من تنها نبودم، این طرفم کسی نشسته بود و آن طرفم هم کسی دیگر. یکی مجله ای را باز کرده و مصروف مرور آن دیده میشد و همسایه طرف راست زنی بود که نیز کله و نگ خواندن بود. بسته کباب را که در زرورق پیچانده بود باز کرده و شروع کردم به خوردن. کبابی کباب را به فرمایش من خوب تند و تیز ساخته بود و همین که لقمه اول را در دهن کردم، مثل آنکه زنبوری کام و زبانم را نیش زده باشد، عرق بر سرم شکست. بزور ایمان و چند جرعه آب

قورتش کرده و با ترس و لرز لقمه دیگر را چک زدم، این بار مگر آن تندى را حس نکردم، مثل این بود که کران کران دهان و زبان بی حس و قرخت (کرخت) شده باشند. محیط روحنواز بود و هوا گوارا و مردم دور و پیش همه اهل طرب و خیز و جست و تحرک. طرف راستم اندک نظری انداختم و چشمم به منظره دلکشِ تصویری روشن گشت. به یک نگاه دریافتم که باید تصویری از وطن باشد؛ کوه و دره و تونل و سرک و طبیعت وحشی دست نخورده و سخت دوست داشتنی، مشام روحم را تازه ساخت. به یاد حدیث دوستی افتادم که باری مخاطبم ساخته، گفته بود:

"اگه شما اوغانستانه ایلا کدین، اوغانستان شما ره ایلا نمیکنه!!!"

در حالی که کباب را چک زده رفته و نرمک نرمک ولی تیزترک میجویدم، در فکر آن بودم، که هرچه زودتر از شر خوردن فارغ گشته و با صاحب آن منظره وارد صحبت و اختلاط گردم. یکبار دیدم که زنکه جاکت خود را میپوشد، ارواحم قبض شد که حالا دگر طبل کوچ میزند و مرا میسپارد به دنیای شر و شرم؛ شر و شور و شور و شری که همیشه در سینه دارم. مگر دیدم که به فضل خدا در جای خود سنگین نشست، مطمئن گشته و مثل کابلی را زیر زبان چرخاندم که شکر:

"سنگ ده جایش سنگین اس!!!"

با خاطر آرام به خوردن ادامه داده و بقیه کباب را قرار قرار و به مزه هایش نوش جان کردم. همین که از خوردن فارغ شدم، در صحبت را باز کرده پرسیدم:

"مثلی که پشتی کتاب تان با منظره زیبائی از افغانستان آراسته شده!!!"

خانم که غرق خواندن بود، چشم خود را از اوراق دور کرده و با نهایت مهربانی و ادب آن کتاب را در دست گرفته باز نموده گفت:

"این فقط یک کتابچه یادداشت است!!!"

گفت آن را در کابل خریده ام. و بعد قصه کرد که تمام سال 2006 را در کابل بوده است. و بعد با دري شکسته گفت که:

"من در پوهنتون کابل استاد بودم."

چقدر خوشنمای معلوم میشد که یک المانی کلمه زیبای "پوهنتون" را بر زبان می آورد؛ آن هم "بدون سوت و جبر و اکراه"ی که "مُعانَدان زبان ارجمند و ملی پشتو" مدعی آنند!!

پرسیدم که چه درس میدادید؟ گفت لسان المانی درس میدادم و بعد از خاطرات خوش خود در افغانستان حکایتها کرد، ولی بهتر دانست که مطالب را به المانی بگوید. گفت نوروز را در مزار شریف گذشتاندم و بعد از سفر هرات خود قصه کرد. معلوم میشد که ازین دو شهر افغانستان زیاد خوشش آمده است. برایش گفتم، متأسفانه بسا آبادات باشکوه تاریخی ما طی قرون متمادی در جنگها خراب گردیده و آنچه باقی مانده فقط به چند آبدۀ معدود، محدود میشود. گفتم افغانها بخاطر حفظ استقلال خود همیشه با دشمنان مهاجم درگیر بوده اند، ازینرو از یکطرف وقت آباد ساختن وطن خود را نداشتند و از طرفی آنچه داشته اند، در جنگها نابود گردیده است.

از باغ "بابر شاه" قصه کرد و از زیباییهایش، که به سرمایه انجمن "کریم آغای خان" (I) مجدداً اعمار گردیده و از نزهتکده های زیبای شهر محسوب میگردد. از ظهیرالدین بابر امپراتور هند برایش گفتم و اینکه شیفته کابل بود و از همینرو عظام رمیش را شش ماه بعد از وفاتش در هند، به کابل انتقال داده و در همین باغ دفن کردند و از همین زمان این باغ به نام "باغ بابر" شهرت پیدا کرد. بعد پرسیدم:

«آیا از "اوسکار فُن نیدرمیر" Oskar von Niedermayer چیزی شنیده اید؟»

گفت نه خیر؛ بعد برایش قصه ماجرامانند هیئت المانی را کردم که در جوش جنگ عمومی اول به سرکردگی همین صاحبمنصب جوان و مشهور رایش دوم المان، رهسپار کابل گشت. و پادشاه آن وقت افغانستان، امیر حبیب الله خان، باغ "بابر شاه" را برای سکونت آن هیئت برگزید. هیئت شش ماه تمام در افغانستان بسر برد و هدفش این بود که افغانستان را به نفع دول محور وارد معرکه ضد انگلیسی نماید، که به نتیجه نرسید. استاد پوهنتون گفت:

بیشترین محصلان زبان المانی مرا شاگردان مکتب "ارمانی" تشکیل میدادند. خنده ام گرفت و برایش گفتم که آن مکتب بنام "امانی" یاد میگردد، نه "ارمانی". و بعد برایش قصه کردم که چندین سال پیش که "گیرهارد شرویدر" Gerhard Schröder صدراعظم المان بود، ضمن اولین سفر خود به افغانستان، قهرمان فوتبال المان "فرنس بکن بَور" Franz Beckenbauer را نیز با خود برده بود. گفتم خوب به یاد دارم که وقتی در بازگشت همراه "بکن بَور" در تلویزیون المان مصاحبه کردند، او نیز از مکتب "ارمانی" قصه کرد، چون فکر کرده بود که این مکتب به نحوی با نام "ارمانی" Armani (2) ایتالیائی پیوند خورده است. وی بی خبر بود از این که "لیسه امانی" بنام اعلیحضرت امان الله خان (3)، یاد میگردد. بعد در مورد امان الله خان حکایت کرده گفتم که وی در سال 1928 مهمان مارشال فُن هیندنبورگ، رئیس جمهور المان بود

و مدت سه هفته را با اعزاز تمام در برلین گذرانیده بود. از دو یادگار امان الله خان در برلین برایش قصه کرده گفتم:

در برلین دو یادگار کوچک از اعلیحضرت امان الله خان باقی مانده است:

– یکی ریلی که امان الله خان در همان سال سوار گردیده بود و بعد حکومتداران المان همان سلسله ریلها را که مربوط به متروی برلین بود و بنام "ال" AII یاد میشد، بنام "امان الله" کردند و همان ریل تاریخی همین حالا در موزیم تخنیک المان در برلین – که در همین نزدیکیها قرار دارد – نگهداری میشود. (4)

– و دیگر سالونی در فابریکه مشهور "تله فونکن" Telefunken بنام امان الله خان مسما گردیده است. گفتم آن فابریکه حالا در بست کارخانه مشهور کوریای جنوبی بنام Samsung درآمده است. گفتم امان الله خان با فابریکه های مختلف المان قراردادهای بست، از جمله با کارخانه مشهور AEG-Telefunken. گفتم که امان الله خان در آن زمان با رئیس و هیئت اداری فابریکه قراردادی را امضاء کرد و همان سالونی که امان الله خان با امرای فابریکه در آن به ملاقات پرداخته بود، بعداً بنام "امان الله زال" Amanullah Saal یعنی "سالون امان الله" نامگذاری گردید، که تا امروز از آن به حیث یک "اثر تاریخی" محافظت میگردد. مثلی که قصه بی اندازه طولانی گشت و همان مثل معروف کابلی را مصداق داد که:

"از دریش کده پندیدگیش زیاد اس!!!!"

پس برویم سر اصل موضوع:

مثل یا مثل یا ضرب المثل را به اشکال مختلف تعریف و ارزیابی کرده اند، که هرکدام به نوبه خود نارسائیهای دارد. و شاید از خاستگاه ناقص تعاریف و ارزیابیها بوده، که مدونان و مؤلفان در گردآوری ضرب المثل، "مثل" را از "غیر مثل" فرق کرده نتوانسته اند؛ و تعداد چنین مدونان و مؤلفان نه تنها کم نیست، که حتی اکثریت مطلق این گروه – به شمول علامه دهخدا، ایرانی و داکتر عنایت الله شهرانی افغان – را تشکیل میدهد. تا جایی که پنجاه شست مجموعه ضرب المثل دری/فارسی چاپ افغانستان و ایران از نظرم گذشته است، از جمع تمام اینها فقط یکی را در افغانستان و یکی را در ایران مستثنا میدانم. متباقی همه همان حدیث باغبانی را به یاد می آورند که :

« سالها در باغ نبود و آخر ندانست که درخت انار شیرین کدام است!!! »

من ضمن این نوشته کوتاه در پی آن نیم که طبق برداشت طویل المدت خود تعریف و تشخیص جامع و مانعی از ضرب المثل و مثل و مثل بدهم. این کار را موکول میکنم به آینده؛ آینده ای که

امید است روزی بیاید!!! ضمن این مختصر فقط یک نکته از دهها را میخوام تبارز دهم، و آن این که در پهلوی مثلهای عامی که ساحة تطبیق عمومی دارند، هر قشر جامعه ضرب المثل خاص و مخصوص خود را نیز دارد. از میانه درین مقاله مثالهایی از ضرب الامثال زنان کابلی را می آرم، که از طریق آن وضع خود را شرح داده و درد دل خود را بزبان می آوردند.

– درد دل زن بصورت عام؛ مثلاً:

– "کوه کار باشه و موی درد نی!!! یا (کوه کار باشه و موی درد نباشه!!!)"

این مثل دو مشخصه زنان را بیان میکند، یکی "کار" و دیگری "درد"؛ یعنی با وجودی که کوه کار و تمام جغات خانه به دوش زن است، زن بیچاره درد هم میخورد و جفای درد و ناجوری را هم میکشد. چاره کار بسیار میشود، مگر زن در مقابل درد و ناجوری همیشه بیچاره بوده است؛ چون کسی در غم دارو و درمان و تداوی و مداوای وی نبوده و نیست!!! پس زن با زبان قال، حال خود را بیان میکند و میگوید که :

کوه کوه کار باشد، مگر به اندازه یک موی هم درد نباشد!!!

ناگفته نماند که این مثل را که مستقیماً از زبان زنان کهنسال کابلی ثبت کرده ام، تا حال در هیچ مجموعه ضرب المثل ندیده ام!!!!!!

ضرب المثلی از مادران:

– "مادر چی خبر داره، دختر چی هنر داره؟" (مادر چه خبر دارد، دختر چه هنر دارد؟)

این ضرب المثل درد دل مادرانی را نشان میدهد، که از دختران خود شکایت میکنند. این شکایت مگر فقط متوجه یک نکته است، نکته ای که از "تار داشتن" بعض دختران با غیر و داشتن رابطه عشقبازی حکایت میکند. در جامعه بسته و عنعنه زده ما بچه ها و دختران هم، چنان که وانمود میشد، همه "موسیچه بی گناه" نبودند و در همان شرائط اختناق هم روابط عاشقانه را برپا میداشتند. معلومدار که چنین روابط – خصوصاً تا جائی که متوجه دختران بود – مخفیانه و باصطلاح "پُتکائی" برقرار میگشت و برقرار نگه داشته میشد. اینجاست که مادر و یا دوستان مادر درد دل کنان از بعض دختران شکایت سر میدادند، که در پس پشت مادر و بدون اینکه مادران باصطلاح "شکبر" شوند و بوی ببرند، با هزار چال و هنر روابط دوستانه با جنس مخالف برپا میداشتند. این کار از طرق مختلف صورت میپذیرفت؛ توسط خبرکشا و پیامبرها که در اکثر موارد آیه و لاله و داده و خادمه و خدمتگار خانواده این وظیفه را به عهده گرفته و آن را صادقانه و امینانه انجام میدادند. رفیقای دختران هم از دور و از سر بامها و با اشاره سر و دست و کلاه و ... به ارسال پیغام میپرداختند. در زمستانها بچه ها "گدیران" را وسیله خوبی

برای خبررسانی قرار میدادند. مثلاً بر گدیپران "عید مبارک" مینوشتند و یا "قلب تیر خورده" را رسم میکردند و بعد همان گدی پیران را غوطه میدادند، تا معشوقه پیام را بخواند و یا ببیند. همان که گفته اند "جوینده یابنده است" و "کوه هر قدر بلند باشد، سر خود راه دارد" حتی درین مورد هم صادق می افتد، چون موانع و سد سکندر اختناق را با چاره های مختلف میشکستند.

دو ضرب المثل از خشوها:

– آرس ده آرسی، کوچک ده کوچکی (عروس در عروسی، کوچک در کوچکی)

درین مثل حکایت از دو مشخصه خاص نوجوانان است، و آن اینکه دختر را در سن بسیار پائین به شوهر میدادند؛ یعنی در آوانی که طفل و کودکی بیش نمیبود. "آرسی" (عروسی) در دو معنی استعمال میگردد:

– یکی همان محفل خاصی که بدین مناسبت برپا میکردند و شب خینه یا شب حناء اوج آن را تشکیل میداد.

– درین مثل مگر "عروسی" در معنای اصلی خود به کار رفته است و آن "زمان عروس بودن" است؛ یعنی زمانی که یک دختر هنوز نوجوان است. خوش عروس را در همین زمان به "چوپه سگ" تشبیه میکند – بلاتشبیهِ – که باید از همین آوان زیر تربیه گرفته شود. "کوچک" (به فتح سوم) کلمه ترکی ست، که در زبان عامیانه کابلی آن را به ضم حرف سوم هم تلفظ کرده و معنای "چوپه سگ" را از آن میگیرند. بعضاً "کوچک سگ" میگفتند، مگر شکل ساده و معمولتر همانا "کوچک" بود؛ بدون استعمال "سگ"!!!

خشوهای باصطلاح زُلال بدین عقیده بودند که عروس را باید از همان ابتداء زیر تربیه گرفت، پیش از اینکه چشمش باز گردد و همه چیز را دریابد!!!

این ورشن ثقه و متقن ازین ضرب المثل را که مستقیماً از زبان پیرزنان کابلی یادداشت کرده ام، نیز در هیچ مجموعه ضرب المثل پیدا کرده نتوانستم.

– "خاک سُنو از دیگدان خشو" یا "خاک آرس از دیگدان خشو"

در زبان عوام "آرس" (عروس) را در معنای "سُنو" هم بوفرت استعمال میکنند. این مثل میگوید، که خاک عروس را باید از دیگدان خشو پیدا کرد. چون عروسان مُدام وظیفه "مقدس" پخت و پز را به عهده داشتند و آن هم زیر نظر و نظارت خشو؛ چون در قدیم خسر و خشو و عروسان و دامادان همه در یک خانه زندگانی میکردند و هر جفت نواخته فقط یک اتاق را در اختیار خود میداشت، که در واقع اتاق خواب زن و شوی میبود!!!

از زبان عروس(آرس):

– "ننو گزدم زیر بوریا ست" (ننو گزدم زیر بوریا ست)

عروس از بس که نیش ننو را میدید و خصوصاً که این نیش مخفیانه زده میشد، مثل بالا را درست کرده است. "ننو" درین مثل به "گزدم"ی تشبیه گردیده است که در زیر بوریا – یعنی در زیر فرش اتاق – پنهان است، که هر موقع که دستش برسد، وار میکند و زهر خود را میچکاند! "گزدم زیر بوریا" ازین سبب که خطرش بیشتر از گزدمهای دیگر است، چون مخفی ست و کسی او را نمی بیند و همینکه وارش برابر شود، نیش خود را میرساند.

بعض کسان در این مثل "خشو" را در عوض "ننو" استعمال کرده و آن را بصورت "خشو گزدم زیر بوریا ست" ارائه میکنند، چنان که آقای داکتر عنایت الله شهرانی در مجموعه خود این کار را کرده است. من مگر این مثل را از دست اول و بلافاصله از زبان زنان کابلی میگویم و متقین استم که همین ورشن درست هم هست!!!!!! این ورشن با جنبه منطقی هم تقویه میگردد، بدین معنی که:

"خشو" از "عروس" یا "سنو" ترس ندارد – چون پسرش معمولاً گوش بفرمان و زیر وده مادر میباشد – و گپ خود را بدون ترس و لرز بزبان می آرد. "ننو" مگر از ترس برادر خود، جرأت ندارد که بر زن برادر مستقیماً حمله کند، اینست که کارک خود را مخفیانه میکند؛ عیناً به مانند گزدمی که خود را در زیر بوریا پنهان کرده و وقتاً فوقتاً نیشک خود را میزند!!!!

توضیحات:

- 1 – در افغانستان سردهسته فرقه اسماعیلیها به "آغای خان" شهرت داشت، تا اینکه فارسی ایران وارد کارزار گشته و تلفظ ایرانی "آغاخان" را جانشین "آغای خان" ساخت. حالا افغانها مثلی که فراموش کرده اند که زمانی "آغای خان" میگفتند، نه "آغا خان"!!!
- 2 – Giorgio Armani دیزاینر یا طراح مشهور لباس که از ایتالیاست و از شهرت جهانی برخوردار. حالا "ارمانی" در پهلوی لباس مودکی، عطر مشهور خود را نیز عرضه میکند.
- 3 – درین اواخر افغانان به پیروی از غربیان "اعلیحضرت امان الله خان" را "شاه امان الله" مینامند. به پیروی از غربیان بدین معنی که "شاه امان الله" ترجمه مستقیم King Amanullah (انگریزی) و معادلای دیگر اروپائی آن میباشد؛ چنان که در المانی König Amanullah گویند. من که مخالف سرسخت ترجمه تحت اللفظ میباشم – از هر لسان و به هر لسانی که باشد – بهتر میدانم که ما افغانها "امان الله خان" را "اعلیحضرت امان الله خان" بنامیم، نه "شاه امان الله" یا "شاه امان الله خان"!!!! چون "اعلیحضرت" لقب مخصوص "پادشاه" است که به کسی

دیگر اطلاق نمیگردد؛ پس با ذکر "علیحضرت" مراد ما که "پادشاه" است، در شکل و هیئت کاملش افاده گردیده است!!!! و اگر افاده مشخصتر بخواهیم، از بهر مثال میتوانیم بگوئیم:

"علیحضرت امان الله خان، پادشاه افغانستان"

4 - قسمتهائی از مقاله متضمن این موضوع را جنساً نقل میکنم:

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
کرلسروهه - اول فیبروری 2008

دو یادگار از اعلیحضرت غازی امان الله خان در برلین

جزء آخر مقاله " اگر اعلیحضرت امان الله خان را میگذاشتند ، ... " را به "دو یادگار از اعلیحضرت غازی در برلین" معنون ساخته و ضمن آن چنین نوشته بودم :

« قسمی که در بالا به گوشه ای از مسافرت امان الله خان اشارت مستند شد، شاه غازی ضمن سفرش، از کشورهای مختلف دیدن کرد و در هر کشوری هفته ها بسر برد. وی در مدت اقامت خود در اروپا از تأسیسات علمی و صنعتی این کشورها دیدن کرد و قراردادهای فراوانی را با این ممالک بست و کمکهای عاجل علمی و صنعتی کشورهای پیشرفته اروپائی را دریافت کرد. وی شخصاً به مکاتب رفت، از فابریکه ها بازدید کرد و با ارباب صنایع و تکنالوژی سخن گفت. قسمی که از شاهدان عینی المانی آن زمان شنیدم، شاگردان مکاتب برای شاه و ملکه افغانستان ترانه ها درست کرده و حین بازدیدشان از مکاتب ، بصورت کورس میخواندند. و اعلیحضرت غازی حین بازدید از فابریکه های المان به هر یک از کارگران سکه طلا بخشیدند.

از برلین که پایتخت باعظمت المان دوران "مارشال پاول فن هیندنبورگ" بود، مفصلاً دیدن کرد. با ریل شهری یا "مترو" که در زبان المانی "او بان" U-Bahn نامیده میشود، سیر کرد، با فابریکه داران بزرگ در تماس آمد، به فابریکه مشهور آلات برقی آن زمان المان موسوم به Telefunken "تله فونکن" تشریف برد و با رئیس آن مؤسسه عالی صنعتی نشست و قراردادهای بست. درین فابریکه که اینک در دسترس فابریکه مشهور کوریای جنوبی بنام Samsung "سمسونگ" قرار گرفته است، همین اکنون هم سالونی وجود دارد، به نام Amanullah - Saal یعنی "سالون امان الله". من شخصاً با رهنمائی دوست مشفق این سالون را دیده و از آن عکسها برداشته ام. در پشت دروازه سالون Amanullah - Saal "سالون امان الله" نوشته شده و اثاثیه سالون دقیقاً به شکل و در موقعیتی حفظ گردیده، که امان الله خان بعد از مذاکرات با ارباب فابریکه، سالون را ترک کرده بود. این سالون را کشور المان شاید تا قاف قیامت به همین شکل و بچیث بیانگر یک "رویداد تاریخی" نگهداری نماید.

آن قطار شهری را که اعلیحضرت غازی با آن به سیر پرداخته بود، بنام König Amanullah یعنی "شاه امان الله" مسمی ساختند، که اکنون در "موزیم وسایل نقلیه برلین" بچیث یک "ریل تاریخی" نگهداری میشود. همین لحظه که این سطور را مینویسم، متأسفانه امکان سکن در دسترس نیست. در آینده ان شاء الله هم "سالون امان الله" و نیز "ریل شاه امان الله" را سکن کرده و ضمن نوشته دیگری در دسترس علاقه مندان قرار خواهم داد.» (ختم نقل قول)

اینک که 31 جنوری 2008 است و امکان سکن کردن میسر گردیده، آن اسناد را با شروح لازم به تصویر کشیده و خدمت علاقه مندان و محققان، تقدیم میکنم :

All-Fahrzeuge

- Wagen-Nr.: 404, 848, 836, 377
- Baujahr: 1928-1929

Technische Daten

- Wagenkasten: Stahlblechbauweise
- Länge (2Wg): 24,8 m
- Leergewicht Triebwagen: 27,2 t
- Leergewicht Beiwagen: 15,3 t
- Zul. Gesamtgewicht: 55,6 t
- Sitz-/Stehplätze: 63/112
- Antrieb: Triebwagen Einzelachsantrieb
- Steuerung: selbsttätiger Handfahrschalter
- Motorleistung: Triebwagen 4 x 60 kW

Die Züge vom Typ All werden auch als „Amanullah“ bezeichnet, weil der Afghanische König Aman-Ullah im Jahre 1928 einen Zug dieses Typs bei einem Besuch in Berlin gefahren hatte.

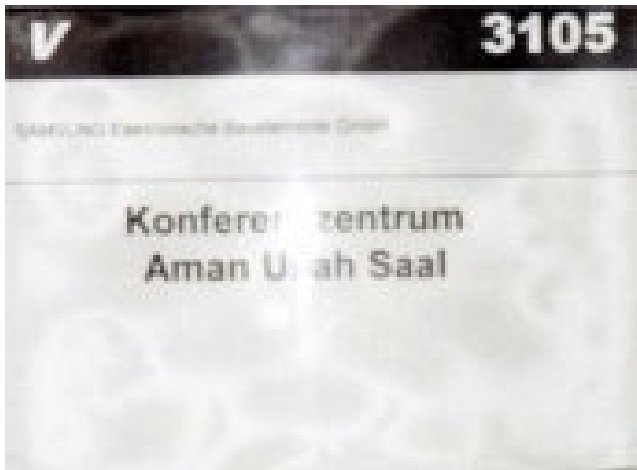


ترجمه قسمت آخر و دلچسپ برایما افغانها : ریل های سلسله "ال" * بنام "امان الله" نیز یاد میگردند، چون امان الله پادشاه افغانستان در هنگام بازدید خود از برلین در سال 1928 سوار یکی از همین ریلها گردیده بود.



نمای کلی "ریل - امان الله"





Konferenzzentrum
Aman Ullah Saal

مرکز کانفرانسها
سالون امان الله

نمای داخلی اتاقی که در آن اعلیحضرت امان الله خان غازی با اداره چیان فابریکه "تله فونکن" به مذاکره نشسته بود و رونق اثاثیه اش به شکل همان رویداد تاریخی، حفظ گردیده است.



نمای بیرونی فابریکه "تله فونکن" با مدخل بزرگش، که اینک بنام "سموسونگ" یاد میگردد.

توضیح :

* سلسله ریلهایی که از آن بین سالهای 1928 و 1929 جمعاً چهار عدد با شماره های 404 ، 848 ، 836 و 377 در المان آن روزه تولید و بنام All یعنی "فضاء" یاد گردیدند.

چون یکی از همین ریلها افتخار حمل اعلیحضرت غازی امان الله خان را در برلین داشت، المانهای بافرهنگ، تمام این سلسله را بنام "امان الله" مسمی ساختند.

(برلین - 29 آگست 2012)